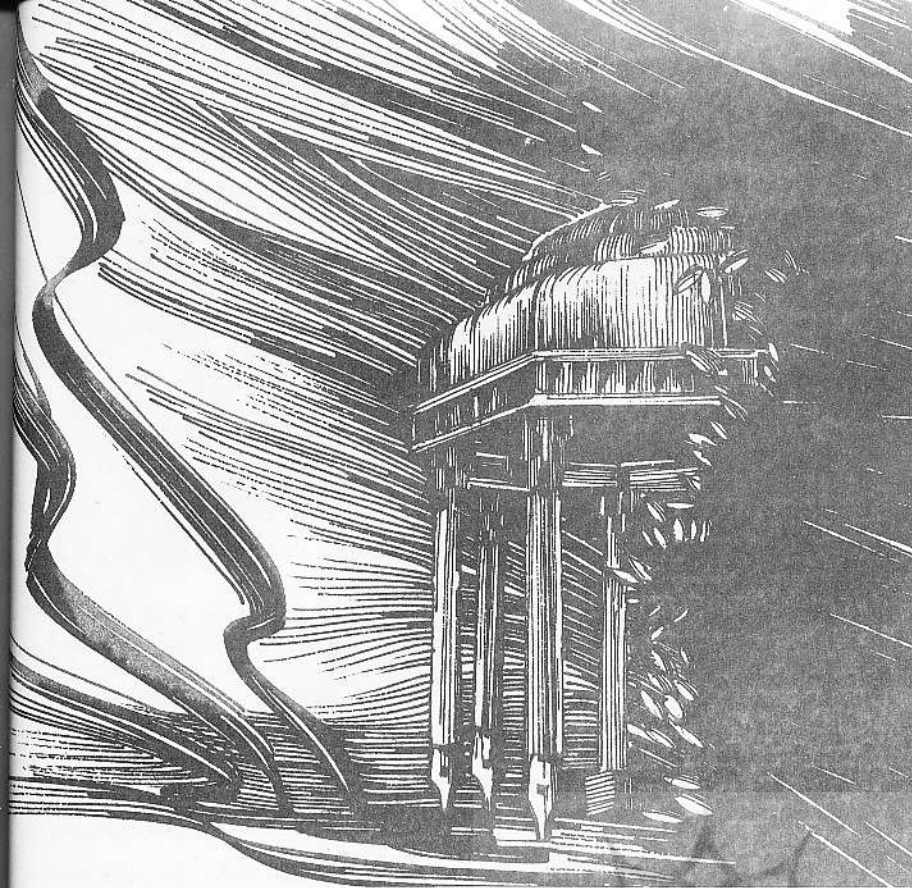




عبوس زهد

از: اردشیر بهمنی



ایهام خصیصه‌ی اصلی شعر حافظ است. کاربرد مکرر این فن خود زمینه‌ای دارد ادبی و در کنار آن اجتماعی. ایهام به شعر نوعی جاودانگی و شمول می‌بخشد. حد و مرز زمان و مکان را در می‌نوردد و آن را فراگیر و جهان‌شمول می‌سازد. اندیشه را به حرکت و تکاپو برمی‌انگیزد و مرکب خیال را در سرزمینهای رنگارنگی صورت‌آفرینی و ایماژسازی به تاخت‌وتاز و می‌دارد. ما را از دیر خراب آباد به فردوس برین می‌کشاند و در دنیاهای جدیدی را پرویمان وامی‌گشاید.

زمینه‌ی اجتماعی آن، سلطنت صاحبان زر و زور، خشونت و بی‌رحمی دستگاه استبداد، سانسور حکومتی، رواج و یا زرق، قدرتمنداری سالوسان، رونق بازار خرافات و کرامات، خواری و زبونی علم و اندیشه، مقبولیت تعصب و جمود و خشک‌اندیشی و سرکوب بی‌رحمانه‌ی آزاداندیشی و آزاداندیشان است. روزگار حافظ اقتضای مبهم‌گوئی را دارد و به عبارتی دیگر «زندگی» را و «شعر زندانه» گفتن را^(۱)؛ یعنی آنچه را که - بی‌نگرشی تاریخی به قرن حافظ - ما را به تأویل و تعبیر و تفسیرهای ناروا می‌کشاند.

اگر از میان اشعار حافظ بخواهیم ابیات موهمی را که مشکل‌آفرین و تفرقه‌ساز می‌باشند، بیرون کشیم، کم نخواهد بود. ابیاتی که بارها و سالها در باره‌ی آنها گفته‌اند و نوشته‌اند. تک‌بیت‌هایی از این مجموعه‌ی رنگارنگ وجود دارد که گشودن گره کور مشکل آنها، نه با تعریف واژه‌ها و اصطلاحات برکشیده از لابلای فرهنگها و متون کهن امکان دارد و نه با تفاسیر و تعبیر شخصی یا متکی بر آراء بزرگان.

تا کسی زبان حافظ را درنیابد و روح لطیف و موج و سیال

اشعار او را به نحوی حس و لمس نکند و نتواند رابطه‌ای معنوی با پیام او ایجاد کند - که این هم با کوشش بی‌کشش میسر نمی‌شود - از دریافت و در نتیجه بازگوئی اندیشه‌های او باز خواهد ماند. نگارنده بی‌هیچ ادعائی در این مقاله سعی دارد به حافظ نزدیک گردد و پیامی دیگر از او الهام گیرد و بازگو نماید. بیت مورد نظر این است:

عبوس زهد به وجه خمار بنشیند

مرید خرقه‌دردی کشان یکرنگم^(۲) (۳۷۹/۲)

الف - ذکر نظریات دیگران به اختصار

۱ - استاد دکتر خانلری نخست ابراز کرده بودند معنای مصراع اول بیت را درست فهمیده‌اند^(۳). اما سالها بعد نوشتند: «زاهد که عبوس، یعنی اخم‌آلود است، مانند مردمان خمارزده جلوه می‌کند، برخلاف فرقه‌ی دردکشان که خوشخوی‌اند.^(۴)»

قابل توجه است که استاد بیت را بصورت زیر آورده‌اند:

عبوس زهد به وجه خمار بنشیند

مرید خرقه‌دردی کشان خوشخویم^(۵)

۲ - دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن بر معنای استاد خانلری اشکال کرده‌اند که اشکالی صحیح و بجاست. دکتر اسلامی می‌نویسند: «آنچه مسلم است در دو مصراع، نوعی مقایسه در میان زاهد و دردی کش صورت گرفته است که در تعارض و تقابل هستند. منتها یک شباهت ظاهری گول‌زننده در میان آنهاست، زاهد گرفتگی و ترشروئی ناشی از زهد دارد، و میخواره گرفتگی ناشی از خمار، آنگاه

حافظ می‌گوید: که دو حالت گرچه بظاهر شباهتی داشته باشند، منشاء ذات آنها متفاوت است. این کجا و آن کجا؟ من مرید دومی، یعنی دردی کش هستم^(۶)...»

۳ - دکتر جعفر شعار با قرائت «عبوس» به جای «عبوس» می‌نویسد: «ترشروئی و تکبر زاهدان به روی شخص مست که در حال خمار است نمی‌نشیند، یعنی آنکه مست است از ترش‌روئی و تکبر که لازمه زهد است احتراز دارد.^(۷)»

۴ - دوست دانشمند من خرمشاهی ضمن آنکه شخصاً از معنای بیت در «حافظ نامه» صرف‌نظر کرده‌اند، قرائت دکتر شعار را ناصواب دانسته‌اند و ضمن تأیید قرائت «عبوس زهد» و «مرید خرقه» در ضبط قزونی، فعل «نشینند» را بصورت منفی که در همان ضبط آمده است فاقد معنای موجه دانسته و تلویحاً ضبط خانلری را یعنی «نشینند» را بصورت مثبت تأیید فرموده‌اند، و در تأیید نظر خویش می‌نویسد: «... عیب این ضبط این است که معنایی از آن مستفاد نمی‌شود مگر به تکلفات سبک هندی‌وار^(۸)».

۵ - آقای رحیم ذوالنور ضمن نقل نظریات پرتو علوی، جعفر شعار و دکتر خانلری خود چنین نتیجه‌گیری می‌کنند: «در چهره خمارآلودگان از ترشروئی و کج خلقی‌های ناشی از زهد اثری نیست. به همین دلیل دوستدار میخوارگان خوش خلق هستیم (که حتی بهنگام خمار هم، ترشروئی‌شان چون ترش‌روئی ناشی از زهد ریائی نیست) ... زاهد بدعق (حتی) حالتی مثل مردم خمارآلوده (هم) ندارد. بهمین دلیل^(۹)...»

۶ - آقای محمود رکنی ضمن آنکه به تفصیل به شرح واژه‌های موجود در بیت و نقل نظر دکتر خانلری پرداخته‌اند در معنای کلی بیت چنین آورده‌اند: «ترشروئی و خشکی زهد که همچون غباری است، بر چهره مخموران و می‌زدگان نمی‌نشیند و صورت خمارزده مانند چهره زاهد ترشروئی نیست و هرگز این به آن نمی‌ماند؛ بنابراین من اراده‌کننده و خواننده حلقه و انجمن کارآزمودگان باده‌نوشم^(۱۰)».

این معنا که توسط تنی چند مقدم بر آقای رکنی هم تکرار شده است، اگر هم درست باشد مشروط است بر قرائت «عبوس» بر وزن «خروس» و حصر معنای «خمار» به «مست» و «دردی‌کشان» به «کارآزمودگان» و تبدیل «خرقه» به «حلقه» و...

۷ - پرتو علوی تا حدی به مفهوم موردنظر، نزدیک شده است اما ترشروئی زاهد را با نوشیدن می‌زایل‌شدنی می‌داند، در حالیکه چنین نیست بلکه ترشروئی و تکبر زاهد با باده‌خواری نهانی او هم‌عنان است و همین‌جاست که ریای وی آشکار می‌گردد. علوی می‌نویسد:

«تکبر و ترشروئی که لازمه زهد ریائی است در گونه و حالت خمار یعنی در جبهه باده‌نوش و دردی‌کش مشاهده نمی‌شود و این ترشروئی در زاهدان با نوشیدن شراب زایل‌شدنی نیست. من مرید

خرقه‌دردی‌کشانم که کج خلقی و ترشروئی و تکبر زهد را بر روی ندارند و به خوشخوئی موصوفند و از ریا برکنار^(۱۱)».

ب - معانی واژه‌ها و اصطلاحات بیت به اختصار

۱ - «عبوس زهد». این ترکیب نوعی اضافی تعلیلی است که در آن مضاف معلول و مضاف‌الیه علت می‌باشد و قابل تأویل است به «عبوس بعلت زهد» و ترکیبی است نظیر «مست جام غرور» و «خراب می» و «خراب باده» و «خراب جام» و «مستی زهد ریا».

بی‌ار باده که رنگین کنیم جامه زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست (۴۶۶/۳)

غلام نرگس مست تو تا جدا رانند
خراب باده لعل تو هوشیار رانند (۱۹۵/۱ غ)

گر همچو من افتاده این دام شوی
ای بس که خراب باده و جام شوی

ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم
باما منشین و گرنه بدنام شوی (رباعیات ص ۳۸۵)

ای دل آنم که خراب از می گلگون باشی
بی‌زر و گنج بصد حشمت قارون باشی (۴۵۸/۱)

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ
مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد (۱۷۵/۸)

قرائت صحیح این ترکیب، «عبوس زهد» است و «عبوس» با فتحه، صیغه مبالغه‌ی عربی است بمعنای بسیار ترشو؛ کسیکه دارای

صورتی اخم‌آلوده و درهم است. اما «عبوس» با ضمه، مصدر تازی است بمعنای «روی ترش کردن» و در معنای اسم مصدر، «ترشروئی و اخم‌روئی»^(۱۲).

من با نظر دکتر خرمشاهی موافقم که این قرائت را کاملاً بپراه می‌داند.^(۱۳) بنابراین معنای این ترکیب چنین است: «کسی که بعلت زهد

و ریاضت بسیار اخم‌آلود و ترشروست.»

غزالی می‌نویسد: «آنکه عابد بود روی ترش دارد که گوئی با مردمان به خشم است^(۱۴)». در دیوان خواجه مکرراً زاهد با صفاتی

نظیر «بدخو» و «تندخو» نام برده شده است. پشمینه‌پوش تند خواز عشق نشیندست بو

از مستیش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند (۱۹۱/۵ غ)
گله از زاهد بدخو نکم رسم این است

که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی (۴۶۷/۵ غ)

یا از این زاهدان دل‌پوش با عنوان «گرانجان» یاد می‌کند.
تسو نازک‌طبعی و طاقت نیاری

گرانیه‌های مشتتی دل‌پوشان (۳۸۶/۴ غ)

توبه زهدفروشان گرانجان بگذشت

وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست (۲۰/۲ غ)
واژه «زهد» نیز که اکثراً با «ریا» همراه است، در دیوان
حافظ با صفاتی چون «خشک»، «تلخ» و «گران» ملازمت دارد.

صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش

وین زهد خشک را به می خشگوار بخش (۲۷۵/۱ غ)
زهد گران که شاهد و ساقی نمی خرنند
در حلقه چمن به نسیم بهار بخش (۲۷۵/۳ غ)
زهد خشک ملولم کجاست باده ناب

که بوی باده مدامم دماغ تر دارد (۱۱۶/۵ غ)
ملازمت این صفات با «زهد» مؤید معنای «عبوس زهد»
است. یعنی زاهد بنابر مصلحت و اقتضای مقام و بتکرار و تمرین و
تجربه می باید ترشرو و اخم آلود باشد و زهد همیشه با خشکی و تلخی
و ترشروئی و گرانجانی همراه است. زهدی که پایه و اساس آن بر
«ریا» نهاده شده است، بنابراین منشأ این ترشروئی هم در حقیقت «ریا»
و زرق است.

می صوفی افکن کجا می فروشند

که در تا بم از دست زهد ریایی (۴۹۲/۷ غ)
اگر بیاده مشکین دلم کشد شاید
که بوی خیر ز زهد ریا نمی آید (۲۳۰/۱ غ)
بشارت بر به کوی می فروشان

که حافظ توبه از زهد ریا کرد (۱۳۰/۹ غ)
زاهد در دیوان حافظ، در برابر رند قرار دارد و زهد در
قطعی مقابل رندی، دردی کشی، مستی و عاشقی.
من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه

هزار شکر که یاران شهر بی گنهند (۲ و ۲۰)
این دو کاملاً با هم در تضاد و تقابلند. بر همین مناسبت که در
برابر «عبوس زهد» در مصراع بعد «دردی کشان خوشخوی» را قرار
داده است.

نمونه های این تقابل و تعارض را در ابیات زیر مشاهده
می فرمایید:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

رند از ره نیاز به دارالسلام رفت (۸۴/۶)
توبه زهدفروشان گرانجان بگذشت

وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست (۲۰/۲)

باده نوشی که درو روی و ریایی نبود
بهتر از زهدفروشی که درو روی و ریاست (۲۰/۴)

زاهد ار راه به رندی نبرد معذورست

عشق کاریست که موقوف هدایت باشد (۱۵۸/۴)

زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر

تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند (۱۸۲/۵)
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز

تا ترا خود ز میان با که عنایت باشد (۱۵۸/۳)
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوانگفت

با طیب نامحرم حال درد پنهانی (۴۷۳/۹)
نکته مهم این است که این «زاهدان ریاکار»، «شراب

خانگی» هم می نوشند و این موضوع را «محتسب» نیز می داند:
محتسب نمی داند این قدر که صوفی را

جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی (۴۷۳/۵)
اکثر آنان در زیر «خرقه»، «می گلگون» می کشند و «در آستین

مرقع»، پیاله پنهان می کنند.
نه بهفت آب که رنگش بصد آتش نرود

آنچه با خرقه زاهد می انگوری کرد (۱۴۱/۴)
من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت

این قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی (۴۶۶/۴)
واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند (۱۹۹/۱)
زاهد اگر چه «بنت العنب» را «ام الخبائث» می نامد، اما این

دام زرق و ریاست:
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیکی بنگری همه تزویر می کنند (۲۰۰/۱۰)
ما باده زیر خرقه نه امروز می خوریم

صندبار پیر می کده این ماجرا شنید (۲۴۳/۹)
اینجاست که حافظ خرقه را شایسته سوختن می داند:

بسوز این خرقه تقوی تو حافظ
که گر آتش شوم در وی نگیرم (۳۳۱/۷)

زیرا که به تنگ آمده است از این همه نفاق و نادرویشی:
در خرقه ازین بیش منافق نتوان بود

بنیاد ازین شیوه رندانه نهادیم (۳۷۱/۵)
آلودگی خرقه خرابی جهان است

کو راهروی اهل دلی، پاک سرشتی؟ (۴۳۶/۷)
۲ - «وجه». این واژه در دیوان حافظ موهوم سه معناست:

«وجه» = طریق، روش و راه
به وجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال

ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید (۲۴۱/۷)
«وجه» = چهره و صورت، شکل و هیأت

وجه خدا اگر شودت منظر نظر
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی (۴۸۷/۸)

«وجه» = بها، نقدینه، پول

ابراذاری برآمد باد نوروزی وزید

وجه بی می خواهم و مطرب که می گوید رسید.؟ (۲۴۰/۱)
در بیت مورد نظر «وجه» در معنای دومین بکار رفته است
ضمن آنکه موهب معنای اول هم هست.

۳ - «خمار». این واژه اکثراً در معنای «ملالت و دردمندی که
پس از رنج نشأه شراب ایجاد شود»^(۱۵) بکار رفته است.

نخفته‌ام ز خیالی که می‌پزد دل من

خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست (۲۲/۶)
چو مهمان خراباتی به عزت باش با زندان

که دردمس کشی جانا گرت مستی خمار آرد (۱۱۵/۲)
به فریاد خمار مفلسان رس

خدا را گرمی دوشیننه داری (۴۴۷/۶)
علاج این خماری هم نوشیدن چند جرعه شراب بوده است.

ای باد از آن باده نسیمی بمن آور

کان بوی شفا بخش بود دفع خمارم (۳۲۵/۶)
در ترکیب بعنوان صفت جانشین اسم هم آمده است.

سلام کردم و با من بر وی خندان گفت

که ای خمارکش مفلس شراب زده (۴۲۱/۷)
اما اراده‌ی معنی «انسان مخمور و خمارآلود» از واژه‌ی
«خمار» هم مناسب دارد.

۴ - «ننشیند». دواوین معتبر حافظ این ضبط را به صیغهی
منفی دارند. تنها نسخه‌ی خانلری است که استاد به تصحیح قیاسی و
برخلاف اکثر نسخه‌های در دسترس، این فعل را به صیغهی مثبت
آورده است و علت این امر آن است که استاد خانلری در معنای
مصراع اول دچار مشکل شده (همانطور که خود متذکر گردیده است)
و بقول خزمشاهی، معنایی ازین ضبط بر نمی‌آید مگر به تکلفات سبکی
هندی‌وار.

به نظر حقیر، اگر این فعل به صیغهی مثبت ذکر شود، فاقد
معنای مورد نظر حافظ خواهد بود و نکته اینجاست که «ننشیند» در این
بیت موهب است به دو معنا: نخست معنای اصلی و حقیقی «ننشتن»؛
دوم معنای مجازی که نظایر آن در دیوان حافظ فراوان است.

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور

در سر کوی تو از پای طلب ننشستم (۳۱۴/۳)
بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد

زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست (۲۴/۵)
حافظ منشین بی می و معشوق زمانی

کایام گل و یاسمن و عید صیامست (۴۶/۱۱)

اگر روم ز پیش فتنه‌ها برانگیزد

ور از طلب بنشینم به کینه برخیزد (۱۵۵/۱۱)

۵ - «مرید» بمعنای خواهنده و در اصطلاح: «مرید نزد
صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده و از
ماسوی الله بریده باشد و بر دو معنی است: یکی بمعنی محب یعنی
سالک مجذوب، دوم بمعنی مقتدی که حق دیده او را بنور هدایت بینا
گردانیده تا وی به نقصان خود نگیرد و دائماً در طلب کمال باشد و
قرار نگیرد مگر بحصول مراد و وجود قرب حق^(۱۶)»

مقصود از مرید در بیت مورد نظر ضمن ایهام بمعنای عرفانی
آن عبارت است از: «ارادتمند، دستدار صادق و پیرو...»

«مرید خرقه» ضبط قزوینی و اکثر نسخه‌های معتبر، مناسب‌تر
است از «مرید فرقه» ضبط خانلری و «مرید حلقه» ضبط قدسی؛ زیرا
«خرقه» مناسب‌تر دارد با «زهد» و «مرید». ضمن آنکه برغم ادعای
بعضی‌ها، «مرید خرقه» در ادب پارسی سابقه دارد: «اصناف مریدان
سه فرقت پیش نه‌اند: مرید محبت، مرید صحبت، و مرید خرقه^(۱۷)»
بعضی از حافظ دوستان پژوهشگر بعلت استقصای ناکافی نوشته‌اند:
«دردی کشان اهل خرقه نیستند و حلقه متناسب‌تر است^(۱۸)». این مطلب
درست نیست چه نخست آنکه: خرقه اختصاص به زاهدان و صوفیان
نداشته است، بلکه خرقه جامه‌ی قشرهای فقیر و تنگدست جامعه بویژه
زندان و دُردیکشان بوده است. صوفیه و زهاد خرقه را بعنوان جامه‌ی
رسمی که مشخص و معرف مقام و مرتبت آنان بود، می‌پوشیدند اما
مردم فقیر بعنوان جامه‌ی ارزانقیمت و لباس عادی و مرسوم بر تن
می‌کردند، اصولاً «خرقه» همان «جامه‌ی ژنده» بوده است. «خرقه: ۲ -
قطعه‌ای از پارچه، تکه‌ای لباس ۲ - جامه‌ای که از قطعات مختلف
دوخته شود ۳ - جبهه درویشان که آستر آن پوست گوسفند یا خز و
سنباب است^(۱۹)...» در دیوان حافظ، «خرقه» مترادف با «ژنده» ذکر
شده است.

چندان بمان که خرقه ازرق کند قبول

بخت جوانت از فلک پیر ژنده‌پوش (۲۸۵/۹)
صوفیه و زهاد اکثر به ریا و سالوس و جهت امتیاز بیشتر بر
خرقه‌ی خویش وصله می‌زدند (دلق مرقع - دلق ملمع)؛ و فقرای
ژنده‌پوش از فرط استیصال و تنگدستی.

در اینکه این جامه مخصوص قشرهای فقیر و عوام‌الناس - هم -
بوده است، هجویری می‌نویسد: «... عوام بدان عزیز گردند و خواص
اندر آن ذلیل شوند. عز عام آن است که چون بپوشند خلقانش بدان
حرمت دارند و ذل خاص آن بود که چون آن بپوشند خلق اندر ایشان
بچشم عوام نگرند و مرایشانرا بدان ملامت کنند. پس لباس التعم للعوام
و جوشن البلاء للخواص^(۲۰)». اختصاص خرقه به صوفیه بجهت آن بود
که این گروه خرقه را کسوت رسمی خود قرار دادند و در حقیقت

خرقه شعار این گروه است.

دو دیگر: حافظ در بیتی طنزآمیز، خرقه را به «رند» (نقطه‌ی مقابل زاهد) هم نسبت داده است. یعنی شرابخواران و رندان هم خرقه‌پوش بوده‌اند:

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود

تسبیح شیخ و خرقه رند شرابخوار (۲۴۶/۹)

ابیات فراوان دیگری در دیوان حافظ هست که شاهد بر خرقه‌پوشی خود خواجه می‌باشد؛ بدون آنکه کسی او را اهل صومعه و خانقاه فرض کند یا نسبت زهد و صلاح به او بدهد.

حافظ این خرقه که داری تو ببینی فردا

که چه زَنار ز زیرش بدغا بگشایند (۲۰۲/۷)

خرقه‌پوشی من از غایت دینداری نیست

پرده‌ای بر سر صد عیب نهران می‌پوشم (۳۴۰/۷)

اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا

تا در این خرقه ندانی تو که نادریشم (۳۴۱/۵)

خرقه‌ی حافظ تمثیلی از خرقه‌ی اکثر صوفی‌نمایان و زاهدان ریاکار زمانه هم هست که بارها در گرو می‌کده‌ها و در رهن باده بوده است. آیا ریا و سالوس و شرابخواری نهران زهاد و صوفیان و سپس قیافه‌ی بظاهر عبوس و اخم‌آلود و آراسته به صلاح آنان را بهتر از این می‌شود ترسیم کرد؟

مدام خرقه حافظ به باده در گرو است

مگر ز خاک خرابات بود فطرت او (۴۰۵/۸)

نه بهفت آب که رنگش بصد آتش نرود

آنچه با خرقه زاهد می‌انگوری کرد (۱۴۱/۴)

داشتم دل‌قی و صد عیب مرا می‌پوشید

خرقه، رهن می و مطرب شد و زَنار بماند (۱۷۸/۹)

صوفیان واستندند از گرومی همه رخت

دل‌ق ما بود که در خانه خمار بماند (۱۷۸/۳)

دوش رفتم بدر می‌کده خواب‌آلوده

خرقه تردامن و سجاده شراب‌آلوده (۴۲۳/۱)

خرقه زهد و جام می گرچه نه در خور همد

این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو (۴۱۱/۵)

ما باده زیر خرقه نه امروز می‌خوریم

صد بار پیر می‌کده این ماجرا شنید (۲۴۳/۹)

حافظ به زیر خرقه قدح تا بکی کشی

در بزم خواجه پرده ز کارت برافکنم (۳۴۳/۸)

در بیت مورد بحث حافظ ارادت خود را به خرقه‌ی می‌آلود رندان دردی‌کش بیان می‌کند، تا بی‌زاری خود را از خرقه‌ی مستوجب آتش زاهدان ریایی اعلام دارد، و مراد از «مرید خرقه» عبارت است

از «مرید عقیده و مسلکی‌بودن»، که حافظ خود را از اردتمندان رندان و پیرو بی‌چون‌وچرای عقاید و مسلک آنان معرفی می‌کند.

مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ

ولی معاشر رندان پارسا می باش (۸۶/۷)

۶ - «درد»، ته‌مانده‌ی شراب را گویند: «آنچه که از مایعات

(مانند روغن، شراب) ته‌نشین شود» (۳)...

به درد و صاف، ترا حکم نیست خوش درکش

که هرچه ساقی ما کرد عین الطاف است (۴۴/۴)

دردآشام و دُردی‌کش، کسی را گویند که ته‌مانده و رسوبات شراب یا جام را می‌نوشد و بکنایه کسی را گویند که قدرت خرید شراب صاف و مروّق را ندارد و «دُردنوشی»، مخصوص رندان (فقرا و تنگدستان عموماً) است.

شاه اگر جرعه رندان نه بحرمت نوشد

التفاتش به می صاف مروّق نکنیم (۳۷۸/۴)

در دیوان حافظ، «دُردیکش» در ردیف «رند» قرار دارد:

پیام داد که خواهم نشست با رندان

بُشد به رندی و دردی کشیم نام و نشد (۱۶۸/۳)

دردی‌کشی، مخصوص عاشقان یکرنگ و رندان لاابالی است:

کسانیکه در قید مال و جاه نیستند؛ زر و زوری ندارند، و یکرنگی و خوشخویی و نازک‌طبعی از صفات ویژه‌ی آنان است.

حافظ از بر صدر نشینند ز عالی مشربست

عاشق دردی‌کش اندر بند مال و جاه نیست (۷۱/۱۱)

پیر دردی‌کش ما گرچه ندارد زر و زور

خوش عطا بخش و خطاپوش خدایی دارد (۱۲۳/۳)

دردی‌کشان نقطه‌ی مقابل زاهدانند، خوشخویی و یکرنگی و

صفای نیت و پاکی طینت، آنان را از ترشروئی، تکبر، دورنگی،

کدورت دل و خبث باطن که مخصوص زاهدان و صوفیان ریاکار

است جدا می‌سازد.

نمونه‌های این تقابل و تضاد را در ابیات زیر می‌بینیم:

فغان که نرگس جمّاش شیخ شهر امروز

نظر به دُردکشان از سر حقارت کرد (۱۳۱/۶)

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر

که ندادند جز این تحفه بما روز الست (۲۶/۵)

غلام همت دردی‌کشان یکرنگم

نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند (۲۰۱/۷)

ج - شرح نکات بیت

بیت از غزلی است با مطلع زیر:

مورد نظر و پیام حافظ کاملاً راهنمایی و هدایت می‌کند. حافظ می‌خواهد بگوید:

گرچه، ترشروی و اخم‌آلودگی زاهد عبوس، ناشی از غرور و تکبر و برای عوام‌فریبی است (زیرا عوام آن را نشانه‌ی کثرت زهد می‌پندارند) اما در درون بدین صورت نیست. او در نهان و دور از چشم مردم شراب خود را می‌نوشد و هیچ‌وقت خمار نمی‌ماند. همینکه خماری به او روی می‌آورد بر شراب دست می‌یازد. او نیز «پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است»؛ پس زاهد بظاهر گرفته و ترشرو، چون خماران هیچ‌وقت واقعاً خمار نیست و بین ترشروئی او با خماری رند دُردی‌کش، تفاوت اساسی هست. منشأ و علت این دو امر، متفاوت و متضاد است. اگرچه بظاهر شباهتی فریب‌دهنده دارند. زاهد بر اساس سرشت ناپاک خود ریا می‌ورزد و با زرق و نیرنگ، خود را متقی و عابد نشان می‌دهد و هم‌چنین ذاتاً متکبر و مُعجب است. من با این گروه از ریاکاران مخالفم و هیچ ارادتی به آنان ندارم بلکه در عناد و ستیزم. من مرید عقیده و مرام و ارادتمند خرغهی آلوده بشراب آن دُردی‌کشان فقیر و بی‌تکبر و در عین حال پاکدل و یکرنگ هستم که همیشه یکرنگی و صفای طینت و خوی خوش خود را حفظ می‌کنند. چه در حال خماری و چه در حال مستی. گرچه گرفتگی ناشی از خماری و عدم دسترسی بشراب در چهره‌ی رندان هم دیده می‌شود، اما آنان خلق و خوی نیک و نشاط طبع و سلامت نفس خود را از دست نمی‌دهند و به عبارتی دیگر تضادی بین ظاهر و باطن آنها مشاهده نمی‌شود و نشانه‌ای از غرور هم در چهره‌ی آنان نیست.

اینان گروه خوشخویان پاکدل و یکرنگی هستند که من از ارادتمندانشان هستم و خود را از آنان می‌دانم. بطور مجمل حافظ دو نکته را می‌خواهد بیان کند:

۱- ریای زاهد در برابر صفا و یکرنگی رند، ۲- غرور و خودپسندی زاهد در برابر تواضع و افتادگی رند، که آنهم ناشی از ریا و دورنگی است.

در این بیت تقابل و تضادی هست بین دو گروه که فقط در یک امر اشتراک ظاهری دارند: گروه زاهدان ریاکار در یکسو و رندان دُردی‌کش یکرنگ در سوی دیگر. آنها هیچ تناسبی با هم ندارند مگر در یک مورد، و آن قیافه و هیأت ظاهری است که زاهد ترشرو و معجب با رند خمارآلود دارد که منشأ آنهم دو امر متضاد است: یکی ساختگی است و برای ریا و عوام‌فریبی و ناشی از غرور، و دیگری طبیعی و بی‌هیچ هدف بخصوص که فقط بر اثر نرسیدن شراب عارض شده است؛ اما در عین خماری خوی خوش خود را از دست نمی‌دهند و می‌کوشند نشاط و بشاشتی را که از سرشت پاکشان سرچشمه می‌گیرد، حفظ کنند. حافظ همیشه در صف رندان قرار دارد و در صف مخالفان زاهدان و صوفیان ریاکار.



سرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم

که من نسیم حیات از پیاله می‌جویم
در آغاز غزل سخن از می و پیاله است؛ سرخوشی و عربده‌جویی و جستجوی حیات در پرتو شراب. بیت مقطع غزل که نتیجه‌ی غزل هم هست؛ جمع‌بندی می‌کند از فواید می و می‌خواری از دید (فتوای) حافظ که ماحصل آن شستن غبار زرق و ریاست از دل به فیض پیمانه‌ی شراب.

بیار می که بفتوی حافظ از دل پاک

غبار زرق به فیض قدح فرو شویم (۳۷۹/۹)
یکی از مهمترین فواید می از دیدگاه حافظ، خاصیت خودشکنی، ریاشویی، رهایی از غرور و دویینی است.

می، حجابها را می‌درد و دورنگی را از بین می‌برد؛ حقیقت را از ورای پرده‌ها آشکار می‌سازد و فطرت پاک و خویشتن فرد را در معرض قضاوت قرار می‌دهد.

گرچه با دلق ملّمع می گلگون عیب است

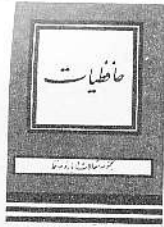
مکنم عیب کزو رنگ ریا می‌شویم (۳۸۰/۵)
به می‌پرستی از آن نقش خود بر آب زد
که تا خراب کنم نقش خودپرستیدن (۳۹۳/۵)
مطلع و مقطع و طرح کلی غزل، ما را در رسیدن به معنای

د - مفاد بیت

زاهد ترشروی و اخم کرده و متکبر (که ترشروئی او ساختگی است و ناشی از غرور)، هرگز بحال خمار نمی ماند (پیوسته مست بادهی انگوری است) و قیافه ترش و هیأت اخم آلود زاهد (با وجود شباهت ظاهری گول زنده) چون رند دردی کش خمار نیست و این دو بهم نمی مانند (زیرا منشأ آنها، دو امر متضاد است)، من ارادتمند خرقه (مرید عقیده) رندان دردی کش یکرنگ خوشخوی هستم (که در همه حال حتی وقتی که خمار بر چهره آنان اثر گذارده، خوی خوش خود را از دست نمی دهند؛ برخلاف زاهدان ریاکار متکبر که هم پیوست چهره شان ساختگی است و هم فاقد خوشخوئی اند و بهمین دلیل من در صف رندان قرار دارم و به مخالفان شان اعلام جنگ داده ام).

بی نوشت:

- ۱ - همچو حافظ بر غم مدعیان
شعر رندانانه گفتم هوس است (۴۲/۷)
- ۲ - مأخذ تمامی ابیات حافظ، دیوان مصحح قزوینی می باشد.
- ۳ - (چند نکته: ص ۴۲) به نقل از (در جستجوی حافظ. ج ۲، ص ۵۳۷)
- ۴ - (حافظ خانلری. ص ۱۰۰۵) به نقل از (در جستجوی حافظ. ج ۲، ص ۵۳۷)
- ۵ - (حافظ خانلری - ۳۷۲/۲)
- ۶ - (نشر دانش. سال دوم، شماره دوم) به نقل از (در جستجوی حافظ. ج ۲، ص ۵۳۷)
- ۷ - به نقل از (بانگ جرس. ص ۱۰۷)
- ۸ - (حافظ نامه. ج ۲، ص ۱۰۷۱)
- ۹ - (در جستجوی حافظ. ج ۲، ص ۵۳۷)
- ۱۰ - (حافظ شناسی. ج ۱، ص ۱۷۰)
- ۱۱ - (بانگ جرس. ص ۱۰۹)
- ۱۲ - (فرهنگ معین. ج ۲، ص ۲۲۷۵)
- ۱۳ - (حافظ نامه، ج ۲، ص ۱۰۷۲)
- ۱۴ - (کیمیای سعادت. ج ۲، ص ۲۶۲) به نقل از (حافظ نامه. ج ۲، ص ۱۰۷۱)
- ۱۵ - (فرهنگ معین. ج ۱، ص ۱۴۳۹)
- ۱۶ - (کشاف. ص ۵۵۶) به نقل از (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)
- ۱۷ - (منشآت خاقانی. ص ۲۶۴) به نقل از (حافظ نامه. ج ۲، ص ۱۰۷۲)
- ۱۸ - (حافظ شناسی. ج ۱)
- ۱۹ - (فرهنگ معین. ج ۱، ص ۱۴۱۲)
- ۲۰ - (کشف المحجوب هجویری. ص ۵۴ - ۵۳)
- ۲۱ - (فرهنگ معین. ج ۲، ص ۱۵۰۸)



حافظیات

(مجموعه مقالات درباره حافظ)

مؤلف: علیرضا ذکاوتی قراگزلو

ناشر: شرکت انتشار مسلم - همدان ۱۳۷۰

در آخرین روزهای انتشار گلچرخ، کتاب «حافظیات» نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو، به دستمان رسید.

کتاب مجموعه پانزده مقاله مؤلف است در مورد حافظ که به ترتیب تاریخ نگارش در ۳۱۰ صفحه، همراه با فهرست راهنما، فراهم آمده است. یازده مقاله از این مجموعه، قبلاً در نشر دانش، معارف و مجله تحقیقات اسلامی چاپ و یا به کنگره های حافظ و خواجه اراهه و یا در گردهمایی تاریخ و فرهنگ در شهرستان ساوه به صورت سخنرانی، القاء شده است. و چهار مقاله دیگر: یعنی مقاله های مذکور در ذیل، تازه اند:

- از گفته کمال دلیلی بیارم

- شمس الدین محمد حافظ

و شمس الدین محمد شیرازی

- قلندرانهای سعدی و حافظ

- اشاره به مراحل سلوک در شعر حافظ

- کتاب در زمینه موضوع خود، از

کتب ارزشمند و مقتم است. خواندن آن را

به همه حافظ پژوهان و محققان و

علاقه مندان، توصیه می کنیم.

گلچرخ هر کتاب یا نشریه را که دو مجلد از آن به دفتر ماهنامه برسد؛ بی درنگ معرفی خواهد کرد.